چند بیت از حافظ قزوینی

معارفی، محی الدین

1-

نکال شب که کند در قدح سیاهی مشک‏ در او شرار چراغ سحرگهان گیرد

این چهارمین بیت قصیده‏ایست از حافظ در مدح شاه شیخ ابو اسحق بمطلع:

سپیده‏دم که صبا بوی لطف جان گیرد چمن ز لطف هوا نکته بر جنان گیرد

که در مقدمه دیوان حافظ مرحوم قزوینی-دکتر غنی(صفحه قکو)درج شده است.

مرحوم علامه قزوینی در ذیل لغت نکال در پاورقی یادداشتی باین شرح مرقوم فرموده: «....معنی این کلمه بهیچوجه معلوم نشد،محتمل است باحتمال قوی بلکه‏ من شکی در این بابت ندارم که بقرنیه شرار در مصراع ثانی نکال تصحیف ز گال باید باشد که بوزن و معنی زغال است ولی معذلک ربط بین زگال شب و جمله که کند در قدح‏ سیاهی مشک درست واضح نیست...»

با اعتراف بمراتب فضل و تبحر و موشکافی مرحوم قزوینی برای روشن شدن‏ ذهن اهل ذوق و ادب با کمال معذرت از ساحت مقدس آن مرحوم این برسی مختصر را بارباب ذوق تقدیم میدارم:

کلمه نکال یک لغت ساده عربی و بمعنی عقوبت و تنبیه و گوشمالی است که مایه‏ عبرت دیگران شود.المنجد ذیل لغت.نکل نکلت می‏نویسد:صنع به صنعا یحذر غیره اذا راه و همچنین ذیل لغت نکال گوید:ما نکلت به غیرک کائنا ما کام.اسم ما یجعل‏ عبرة للغیر.و در فرهنگ منتهی الارب چنین آمده:نکال کسحاب عقوبت و سزا هرچه‏ باشد.اسم است تنکیل را.

شاهد مثال از قرآن مجید-آیه 25 از سوره النازعات:فاخذه اللّه نکال الاخره‏ و الاولی.نیز آیه 62 از سوره بقره:فجعلناها نکالا لما بین یدیها و ما خلفها و موعظة للمتقین.و نیز قسمت اخیر آیه 86 از سوره نساء و اللّه اسد بأسا و اشد تنکیلا.

بنابراین بخلاف آنچه آن مرحوم فرموده‏اند که معنی این کلمه بهیچوجه‏ معلوم نشد متأسفانه یقین کرده‏اند که این کلمه تصحیف زگال است و در ربط بین مبتدا و خبر و مسند الیه دوچار اشکال شده‏اند عرض میشود که معنی این کلمه بهیچوجه اشکال‏ و ابهام ندارد بلکه کاملا واضح و معلوم و باین ترتیب معنی شعر هم خیلی ساده و روشن است: شب سیاه مرتکب جرم و خطائی شده و سزاوار است که بعقوبتی تنبیه شود و بآتشی بسوزد.جرمش اینست که بحریم کریم قدح تجاوز کرده و رنگ لعلگون شراب‏ را بسیاهی و آلودگی کشانده است.ولی سیاهی مشک یک سیاهی لطیف است و گناه‏ یک گناه لطیف.آتشی هم که شب را باید بسوزاند چار لطیف و آن شرار روشن خورشید یعنی چراغ سحرگهان است که بامدادان پگاه از افق سر میکشد و شب را بآرامی در دهان شعله‏افروز خود فرو میبرد و در قبال آن گناه این شایسته‏ترین و شاعرانه‏ترین‏ عقوبت و تنبیه است و برای حافظ که قرآن را با چهارده روایت از برداشته این شیوت‏ استنتاج و داوری و استعمال این‏گونه لغات و کلمات طبیعتا عادی بوده است.در جای‏ دیگر گوید.

محتسب خم شکست و من سر او سن بالسن و الجروح قصاص

2-

محیط شمس کشد سوی خویش در خوشاب‏ که تا بقبضه شمشیر زرافشان گیرد

این نیز فهم از همان قصیده است که مرحوم قزوینی در پاورقی صفحهقکح‏ در ذیل کلمه:(محیط شمس)چنین یادداشت کرده‏اند:«چنین است که در نخ و توی 2«ی: بخط شمس-مقصود از این تعبیر بطبق هیچیک ازین سه نسخه معلوم نشد...»در بیت‏ هشتم همین قصیده(که اتفاقا آنهم مورد اشکال آنمرحوم واقع شده و اگر فرصتی باشد بررسی خواهد شد)از خورشید بشهسوارفلک تعبیر آمده که ملک خاوران را تسخیر میکند و این شهسوار جهانگیر شمشیر زرفشانی دارد که زیبنده و سزاوار است که قبضه‏ آن نیز جواهرنشان باشد چنانکه شمشیر سلاطین معمولا جواهرنشان بوده است و مروارید شاهوار و در خوشابی را که شایسته قبضه شمشیر زرین خورشید باشد باید در دریا جستجو کرد و این دریا بتعبیر حافظ همان آفتاب عالم‏تاب یا سپهر نیلگون است که در وسعت و احاطه به بحر المحیط یعنی اوقیانوس تشبیه شده است و کلمه محیط در فرهنگها و الفاظ قدما و شعرای پیشین مستقلا بمعنی دریای بزرگ ذکر شده و صفتی است که موصوف‏ آن از نظر اختصار و بر اثر کثرت استعمال حذف میشود و حافظ در جای دیگر در تشبیه سپهر بدریا گوید:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال‏ هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

و مراد از در خوشاب و مروارید رخشان ستارگان سحری هستند که آرام آرام جذب‏ قبضه شمشیر زرفشان خورشید میگردند دومی شاید که مراد از در خوشاب قطرات زلال ژاله‏ و شبنم بامدادی بوده باشد که بر اثر تبخیر بسوی چشمه خورشید پر میکشند و ببالا میگرایند.